

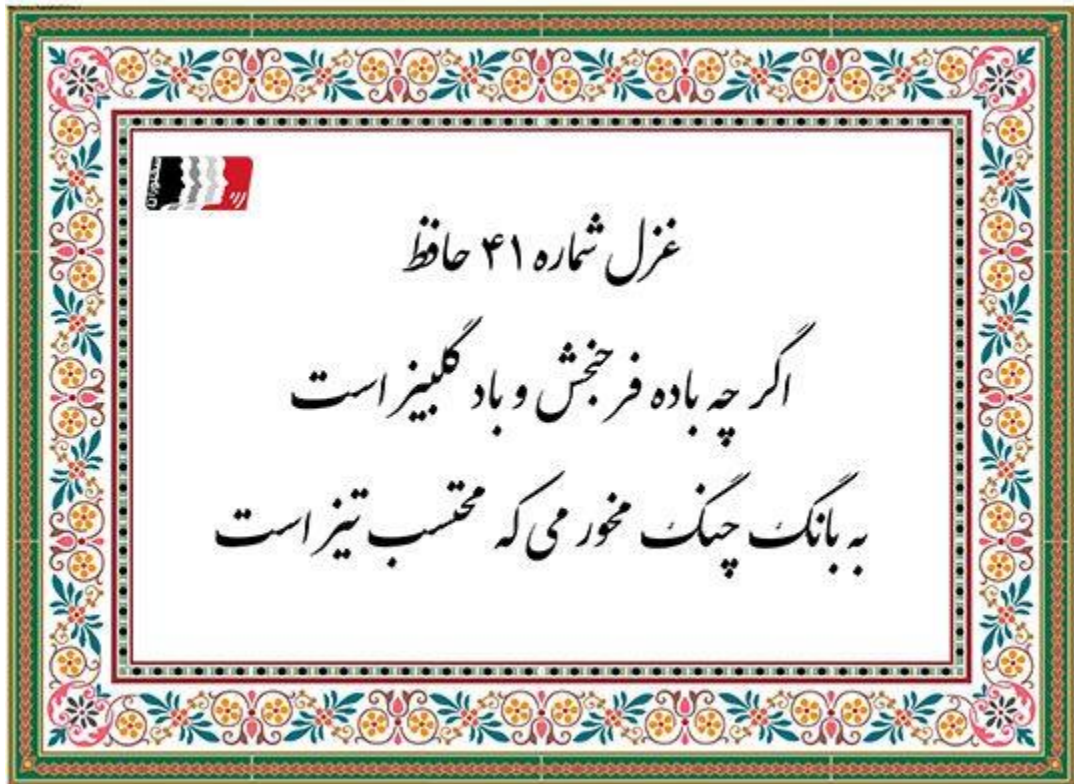
متن، معنی، شرح و تفسیر غزل شماره ۴۱ حافظ

اگر چه باده فرح بخش و باد گل بیز است  
به بانگ چنگ مخور می که محتسب تیز است

غزل ۴۱ حافظ با اگر چه باده فرح بخش و باد گل بیز است آغاز می شود. وزن غزل اگر چه باده فرح بخش ، مفاعیلن فعلاتن مفاعیلن فع لان (بحر مجتث مثنی مخبون اصلم مسبیغ) می باشد. در ادامه می توانید متن کامل غزل و همچنین معنی لغات و شرح و تفسیر ابیات را مشاهده کنید. در شرح و تفسیر از کتاب شرح سودی بوسنوی ، شرح حافظ دکتر خطیب رهبر، دکتر عبدالحسین جلالیان و شرح شوق دکتر حمیدیان بهره گرفته شده است

آنچه در ادامه می خوانید:

- ۱- متن غزل
- ۲- شرح و تفسیر غزل
- ۳- معنی غزل و لغات



متن غزل ۴۱ حافظ

اگر چه باده فرح‌بخش و باد گل‌بیز است  
به بانگِ چنگِ مخور می، که مُحْتَسِبُ تیز است!

صُراحی ای و حریفی گَرَت به چنگ افتد  
به عقل نوش، که ایامِ فتنه‌انگیز است!

در آستینِ مُرَقَّع، پیاله پنهان کن  
که همچو چشمِ صُراحی، زمانه خون‌ریز است!

به آبِ دیده بشویم خرقه‌ها از می  
که موسمِ وَرَع و روزگارِ پرهیز است!

مجوی عیشِ خوش از دورِ واژگونِ سپهر  
که صافِ این سرِ خُم، جمله دُرْدی‌آمیز است

سپهر، بَرشُدِه پرویزِ نیست خون‌افشان  
که ریزه‌اش سرِ کسری و تاجِ پرویز است

عراق و فارس گرفتی به شعرِ خوش، حافظ  
بیا که نوبتِ بغداد و وقتِ تبریز است!

#### شرح و تفسیر غزل ۴۱ حافظ

اگر چه باده فرح‌بخش و باد گل‌بیز است  
به بانگِ چنگِ مخور می، که مُحْتَسِبُ تیز است!

باده [ د / د ] شراب، چرا که باد غرور در سر می آورد.

فرح‌بخش: [ ف ر ب ] شادی بخش

گل‌بیز: [ گ ] خوشبو. معطر

بانگ: به معنای فریاد بلند است و مجازاً در مطلق صدا و آواز استعمال میشود

چنگ: [ چ ] سازی است مشهور که سر آن خمیده است و تارها دارد

به بانگِ چنگ: کنایه است از آشکارا، بی پروا

محتسب: [ م ت س ] داروغه، مامور منکرات

تیز: تیزگوش و مجازا به معنای هوشیار، مراقب، گوش به زنگ || زیرک، باهوش || غضب آلود، خشم آگین، بدخو، تندخو ||  
فرز، چابک || بران، قاطع، سخت گیر

معنی بیت: درست است که شراب، شادی آور و باد، گل افشان است و رایحهٔ معطر گل ها در هوا به مشام می رسد (یعنی فصل بهار است و بهترین زمان میگساری)، مبادا آشکارا و بی پروا و به ساز و آواز، میگساری کنی که داروغه، هوشیار و مراقب است. خلاصه کلام آنکه میگساری کن ولی مخفیانه

---

صُراحی ای و حریفی گرت به چنگ افتد  
به عقل نوش، که ایام فتنه انگیز است!

صراحی: [ ص ] جام شراب

حریف: [ ح ] اینجا مراد همپایاله یا مراد و محبوب است

به چنگ افتد: به دست آید، فرصتی فراهم شود

به عقل نوش: عاقلانه و در خفا نوش

فتنه انگیز: [ ف ن / ن ا ] آنکه فتنه انگیزد. آشوبگر

معنی بیت: اگر جام شراب و یار دلداری نصیبت شد، عاقلانه و در خفا به عیش و عشرت مشغول شو که روزگار خطرناک و زمانه پراشوبی است.

در

---

آستینِ مَرَقَع، پیاله پنهان کن  
که همچو چشمِ صُراحی، زمانه خونریز است!

مرقع: [ م ر ق ق ] جامهٔ کهنهٔ آستین دار که وصله دار هم باشد

چشم صراحی: صراحی جام شراب بوده است که با گردن دراز و به شکل مرغابی یا سایر حیوانات می ساخته اند و از چشم و دهان آن شراب بیرون می ریخت.

خونریز: سَفَاک. آدم کش

زمانه [ زَن / ن ] روزگار

معنی بیت: ظرف شراب را در زیر آستین خرقه پنهان کن، مبدا که گرفتار داروغه شوی که از دستان آن ها مانند چشم صراحی که شراب قرمز می ریزد، خون می چکد و سفاک و بی رحمند.

به

آب دیده بشویم خرقه ها از می  
که موسم ورع و روزگار پرهیز است!

آب دیده: اشک

خرقه: [ خ ر ق ] لباس مخصوص درویشان که از پارچه های گوناگون ساخته می شود

می: [ م / م ] شراب

موسم: [ م س ] هنگام هر چیزی . وقت

ورع: [ م س ] پارسایی، پرهیزگاری

معنی بیت: در این بیت طنزی وجود دارد بدین مضمون که خواهی می گوید خرقه ها را از شراب بشویم و پاک کنیم که شرایط روزگار به نحوی است که بهتر است ما هم شبیه زاهدان و پارسایان شویم که از خطر داروغه در امان بمانیم و از طرفی شستن جامه ها با اشک چشم است که نشان حسرت و دریغ و افسوس است که گویی چاره ای هم جز این نیست.

مجوی عیش خوش از دور واژگون سپهر  
که صاف این سر خُم، جمله دُرْدی آمیز است

اختلاف نسخ: در برخی نسخ به جای واژگون، باژگون آمده که فرقی هم در معنا ندارد: مجوی عیش خوش از دور باژگون سپهر

عیش: شخص کریم و صاحب احسان و نیکوکاری . مراد جانان است (در این بیت ممکن است منظور از صاحب کرامت قوام الدین حسن باشد)

دور واژگون سپهر: گردش وارونه روزگار که چرخش و گردشی است خلاف کام و مراد . روزگاری که به مراد ما نمی چرخد

صاف سر خُم: مایع زلال و شفاف رویی خُم شراب

دردی آمیز: [ دُ ] آمیخته به دردی و ته نشین شراب . ناصاف . ناخالص . استعاره از تلخی ها و نامرادی های روزگار است.

معنی بیت : از گردش روزگار که بر وفق مراد نیست، زندگی مرفه مخواه که حتی خوشی های این روزگار مانند مایع زلال رویی خم شراب که آمیخته به درد است به انواع سختی ها و مصائب آلوده است. خواجه فلک را به یک خم شراب واژگون تشبیه کرده که ناصافی های و ناخالصی ها با مایع زلال در هم آمیخته است و در این روزگار واژگون هم لذت و محنت در هم است.

---

### سپهر، برشده پرویزنیست خون افشان که ریزه اش سر کسری و تاج پرویز است

اختلاف خوانش : این بیت را هم به صورت فوق با مکث بعد از سپهر می خوانند و هم به صورت "سپهر برشده، پرویزنیست خون افشان" می خوانند.

سپهر : [ س پ ] پارسی باستان «سپیره» (لغۀ یعنی سپهداد، آسمان آفریده)، پهلوی «هوسپتر» و «سپهر» بقول نلدکه این کلمه مستقیماً از سانسکریت «سویتر» (مایل بسفیدی، سفید) آمده و بقول گایگر کلمه ُ افغانی «سپرا» (خاکستری رنگ) از آنجاناشی است. آسمان، بتازیش فلک نامند

برشده : [ ب ش د / د ] برافراشته . بلند. رفیع

پرویزن : [ پ ر ز ] وسیله ای که بدان بیختنیها چون شکر و آرد و امثال آن ببزند. آردبیز. غربال . آلك . پالونه

خون افشان : خون افشاننده . خونریز

ریزه : [ ز / ز ] بیخته . آنچه فروریزد از غربال و الک و پرویزن گاه بیختن که معنی دیگر (بسیار خرد) نیز از همین معنی است

کسری : [ ک را ] خسرو. نام انوشیروان عادل

پرویز : [ پ ر ] لقب خسرو دوم بیست و سومین پادشاه ساسانی است . پرویز در اصل ابهرویز بمعنی پیروز و مظفر باشد.

معنی بیت : این آسمان، غربال بلندی است یا آسمان بلند، غربالی است که خون الک می کند و ریزترین ذراتی که از آن ریخته، سر انوشیروان و تاج پادشاهی خسروپرویز بوده است. خلاصه کلام آنکه اکابر و اعظم و پادشاهان را از غربال فلک گریزی نیست وای به حال دگران

---

## عراق و فارس گرفتگی به شعرِ خوش، حافظ بیا که نوبتِ بغداد و وقتِ تبریز است!

**عراق:** [ع\_ق\_ع\_ج\_ا] ایالت جبال را در قرون وسطی غالب اوقات عراق عجم نامیده اند تا با عراق عرب اشتباه نشود. ایالات جبال (عراق عجم) شهرهای بزرگی داشت از قبیل کرمانشاه، همدان و در شمال خاوری آن ری و در جنوب خاوری اصفهان بود. از جمله رودهای این ایالات رود کارون است. نواحی چهارگانه ُ آن عبارت از قرمیسین یا کرمانشاهان، همدان و ری و اصفهان بود. سرزمینی است کوهستانی، پهناور که یونانیان آن را مدیا گفته اند و از باختر به جلگه های بین النهرین و از خاور به کویر بزرگ محدود است و بنام ایالت جبال معروف بوده است. از زمان سلجوقیان این نواحی را عراق عجم گفته اند که با عراق عرب که قسمت سفلی بین النهرین است اشتباه نشود بدان جهت که در نیمه ُ دوم قرن پنجم سلجوقیان بر تمام مغرب ایران تسلط یافتند و همدان را پایتخت خود قرار دادند و استیلای آنها تا بین النهرین گسترش یافت و از مقر خلافت لقب سلطان العراقین به آنها اعطا شد و از آن مستفاد میشود که مقصود از عراق دومی ایالت جبال است که مقر حکومت سلجوقی بوده است و پس از حمله ُ مغول اسم جبال بر این ناحیه دیگر استعمال نشد و چنانکه اشاره شد مهمترین مناطق عراق عجم کرمانشاه که عرب آن را قرمیسین نامیده اند بود و اصفهان و همدان

**فارس:** از شمال به استان اصفهان، از شمال باختری به خوزستان، از خاور به کرمان و از جنوب و جنوب باختری به خلیج فارس محدود است. کلمه ُ فارس و پارس به سراسر خاک ایران نیز اطلاق شده است

**بغداد:** [ب\_ا] نام بغداد که امروزه عرب آنرا اغلب بغداد تلفظ کند بی شک ایرانی است مرکب از بغ + داد بمعنی خدا داده است و این شهر را منصور دومین خلفیه ُ عباسی در کنار دجله (در محل آبادی بهمین نام) از سنگهای ویرانه ُ تیسفون پایتخت ساسانیان و سلوکیه پایتخت سلوکیان و اشکانیان بنا کرده و مقر حکومت خویش ساخت

**تبریز:** [ت\_ا] نام شهری است در آذربایجان

**معنی بیت:** حافظ با شعر دلنشین خود عراق و فارس را مسخر ساختی و حالا نوبت بغداد و تبریز است. حاصل کلام آنکه تمام عالم را با شعر خود فتح می کنی

---

نویسنده: دکتر زند